

نصفه نیمه رفتی و برگشتی...

حسین محمدی مفرد ساکن محله لادن و متولد ۱۳۴۸ است. او که حضور در جبهه را از نوجوانی تجربه کرده است، می گوید: من و برادرم ده سال اختلاف سنی داشتیم و وقتی جبهه رفتم، او خیلی کوچک بود؛ با این حال بعدها وسبقت گرفت. دفاع که در سوریه آغاز شد، خیلی فعال بود و اخبار و اوضاع سوریه را لحظه به لحظه دنبال می کرد. بارها به من می گفت «چرا به سوریه نمی روی؟» و من جواب می دادم «هر وقت رهبرم دستور بدهد، می روم». او هم با طعنه و شیطنیت می گفت «آقا برایت نامه بفرستند؟! اسلام که مرز ندارد، از آنجا حمله می کنند به عراق و ایران...» باز هم می گفتم «من رهبر دارم». او لبخند می زد و می گفت «بنشین تا آقا صدايت کند!» گاهی هم به شوخی می گفتم من چهار سال مفقود بودم و شهید زنده ام و جواد جواب می داد «نصفه نیمه رفتی و برگشتی. شهادت واقعی در سوریه است».

الوعده وفا

این جانباز دوره دفاع مقدس، شرایط زندگی برادرش را بر ایمان شرح می دهد. آن هم وقتی همه چیز آرام بود و تصمیم به رفتن گرفت: «جواد آقا در حراست سازمان هواپیمایی شاغل بود و یک فرزند داشت. در کنار زندگی آرامش، به اخبار سوریه حساس بود و فعالیت هایی در این زمینه داشت. برای همین یک بار با پوشش افغانستانی ها عزم رفتن به جبهه های سوریه را داشت. ولی بعد از شناسایی به او گفتند: عزیز ایرانی برگرد، شما لو رفتی». برادر شهید اضافه می کند: با اینکه روابط خوبی با نیروهای فاطمیون برقرار کرده بود و از ابتدا در جریان جنگ و مظلومیت رزمندگان قرار گرفته بود، دائم از من می خواست برای رفتنش کاری کنم. مدام تکرار می کرد «من شهید می شوم» و من هم او را آرام می کردم و می گفتم «دست کم صبر کن فرزندتورا هی ات به دنیا بیاید و بعد برو». همین طور هم شد. روزی که فرزند دومش به دنیا آمد، از بیمارستان تماس گرفت و گفت الوعه وفا!

۹



داستان جلد



حسین محمدی مفرد، اسیر ۱۵ ساله دوران جنگ، از شهادت برادر و جاماندن خودش می گوید

میان شهادت و اسارت

سمیرا شاهیان | حسین محمدی مفرد نقش خودش را در زندگی دارد. او جانباز و آزاده است و مهم تر از این ها پدر و همسر است. ولی گاهی او را با برادرش باید شناخت، تا آنجاکه شباهت با برادر، نقشی دیگر برایش رقم زده است: نقش آفرینی در یک قسمت از سریال «پچه زرنگ» که با محوریت شهدای مدافع حرم مشهد ساخته شده است. سردیسی از همین پچه زرنگ هم در میدان راهنمایی نصب است؛ رویه روی سردیس که می ایستی، سمت راست در ابتدای خیابان دستغیب، دیوار نگاره «ابوفاضل» با دستخط کوتاهی از رهبر معظم انقلاب، نگاه را به سمت خود می کشاند. درست در محل زندگی پدر و مادر شهید. اما نقش واقعی دیگر برادر ابوفاضل، آن هم در نوجوانی، مسیر شجاعتی است که در عملیات کربلای ۴ طی کرده است. گزارش پیش رو، رفت و برگشتی است در میان حوادث زندگی این دو برادر.

